

مقایسه ختم ولایت از نگاه قیصری و حکیم قمشه‌ای

احسان فتاحی اردکانی*

چکیده

از بحث‌های مهم مکتب ابن عربی، بحث کیستی ختم ولایت است. شارحان مکتب ابن عربی، به ویژه قیصری و حکیم قمشه‌ای، هر کدام با دلایلی به ارائه نظریه پرداخته‌اند. قیصری بر این باور است که ختمیت ولایت مطلقه از آن حضرت عیسی علیه السلام و ختمیت ولایت مقیده از آن ابن عربی است، او ختمیت حضرت مهدی را نمی‌پذیرد، چنان‌که به ختمیت امیرالمؤمنین اشاره‌ای نمی‌کند اما حکیم قمشه‌ای معتقد است امامان معصوم و نیز عیسی و ابن عربی همگی خاتم اولیا هستند؛ زیرا ختم ولایت اطلاق‌های گوناگونی دارد و می‌توان بر اساس هر یک از این اطلاق‌ها، به ختمیت اشخاص پیش گفته باور داشت. در نوشتار پیش رو دیدگاه این دو شارح در این موضوع مقایسه، و مشخص شده است که دیدگاه قیصری ناقص و در حل عبارت‌های ابن عربی ناکارآمد است و دیدگاه حکیم قمشه‌ای نیز هر چند از اشکال‌های قیصری پیراسته است، در پاره‌ای موارد با اشکال‌هایی روبه‌رو است.

کلیدواژه‌ها

ختم ولایت، امیرالمؤمنین، مهدی، عیسی، ابن عربی، قیصری، آقامحمد رضا قمشه‌ای.

* دانشجوی دکتری رشته تصوف و عرفان اسلام، دانشگاه ادیان و مذاهب قم.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۶/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۰۸/۲۱.

۱. مقدمه

از مباحث بسیار مهم عرفان، بحث انسان کامل است؛ آن چنان که به گفته بعضی از بزرگان، مسائل عرفان بر دو محور توحید و انسان کامل می‌گردد. از مسائل مهم این باب، بحث ختم ولایت است. این بحث از حکیم ترمذی آغاز شد و با ابن عربی به اوج رسید. شاگردان ابن عربی همراه ارائه این بحث، از مصداق یا مصادیق آن سخن گفتند و هر یک بر سخن خود، دلایل و شواهدی آوردند. در این نوشتار برآنیم تا با تبیین دیدگاه قیصری و حکیم قمشه‌ای در این موضوع، آن دو را با هم بسنجیم. از این رو، نخست بیان ابن عربی در فصوص و سپس شرح قیصری بر آن آورده می‌شود، آن گاه همراه طرح دیدگاه حکیم قمشه‌ای در این زمینه، نقدهای او بر شرح قیصری در پی خواهد آمد.

۲. سخنان ابن عربی

ابن عربی در فصوص این نکته را یادآور می‌شود که پیامبر خاتم، نبوت را به دیواری تشبیه کرد که خشتی از آن باقی مانده است که با او کامل شد. برای خاتم اولیا نیز باید چنین رؤیایی باشد، با این تفاوت که خاتم اولیا جای دو خشت را خالی می‌بیند که این دو جایگاه با او کامل می‌شود. دلیل این تفاوت آن است که خاتم ولایت در ظاهر از شریعت پیامبر خاتم پیروی می‌کند و پیروی از پیامبر خاتم، با او کامل می‌شود و با توجه به این که پس از او ولی دیگری نمی‌آید، ولایت نیز با او کامل می‌شود؛ بنابراین دو خشت تبعیت و ولایت با او کامل می‌شود.^۱

۳. دیدگاه قیصری

قیصری بر آن است که ابن عربی خود چنین رؤیایی را دیده است، پس او خاتم ولایت است؛ زیرا او در فتوحات^۲ چنین نقل می‌کند که در سال ۵۹۹ق در شهر مکه در عالم خواب دیدم کعبه را از خشت‌های طلا و نقره ساخته‌اند. در حالی که زیبایی کعبه را تماشا می‌کردم، ناگهان متوجه شدم جای دو خشت در بین رکن یمانی و شامی خالی است و خودم را جای دو خشت دیدم که دیوار کعبه با من کامل شد. شک ندارم که بیننده خواب و نیز آن دو خشت من بودم. پس از بیداری، خوابم را این گونه تعبیر کردم که من در میان تابعان هم‌ردیف خود، همچو رسول‌الله در میان انبیا هستم و سپس آرزو می‌کند که ولایت بدو ختم شود. آن‌گاه ابن عربی رؤیا را، برای یکی از عالمان مکه که از اهالی توزر بوده است، بدون ذکر نام بیننده باز می‌گوید و او نیز آن را مانند ابن عربی تعبیر می‌کند.

گفتنی است آنچه ابن عربی در اینجا آرزو می‌کند ختم ولایت است، نه ختم ولایت مطلقه یا مقیده اما استنباط قیصری از مجموع کلمات ابن عربی آن است که او خاتم ولایت مقیده محمدیه است، نه خاتم ولایت مطلقه که مرتبه انسان کامل و ویژه حضرت عیسی علیه السلام است.^۳ به سخن دیگر، قیصری بر آن است که ولایت بر دو قسم است: ولایت مطلقه و ولایت مقیده. ولایت مطلقه، ولایت کلیه‌ای است که ولایت‌های جزئی و مقیده، افراد آن می‌باشند. چون رسول گرامی اسلام، صاحب نبوت کلیه است، ولایت کلیه از آن اوست و این ولایت خود بر دو قسم است: ۱. ولایت کلی از جهت روح کلی اش؛ ۲. ولایت جزئی از جهت روح جزئی‌ای که تدبیر بدنش را بر عهده دارد. بنابراین، برای ولایت رسول گرامی دو مظهر است: مظهر ولایت کلیه و مظهر ولایت جزئی. مظهر ولایت مطلقه یا کلیه، عیسی علیه السلام است، و خاتم ولایت جزئی یا مقیده محمدیه، ابن عربی است.^۴ از این رو، وقتی که وی از عیسی نام می‌برد، از او با عنوان خاتم الولاية الکلیة یاد می‌کند؛^۵ چنان‌که از

ابن عربی با عنوان خاتم الولاية المحمدية نام می برد.^۱ همچنین در ذیل مکاشفه‌ای که ابن عربی در آن به مشاهده ارواح تمام انبیا - از آدم تا خاتم - دست یافت، وقتی از بعضی شارحان^۲ نقل می کند که دلیل اجتماع انبیا، بشارت آنها بر ختم ولایت او بوده است، می گوید: «ابن عربی در فتوحات بر ختمیت خود تصریح و تعریض دارد».^۳

قیصری نظر خود را، جمع بین سخنان ابن عربی می داند و برای اثبات مدعای خود دلایلی می آورد که در ادامه بدان می پردازیم. به سخن دیگر، چون ابن عربی، دو ختم را مطرح می کند و از سوی عیسی علیه السلام را خاتم ولایت می داند و از سوی دیگر عبارتهایی دارد که دلالت می کند بر این که او خود را خاتم ولایت می داند، پس برای رفع دوگانگی باید این دیدگاه را مطرح کرد که ابن عربی یکی از دو ختم است. قیصری برای اثبات این دیدگاه، از کلام ابن عربی سه شاهد می آورد.

از مجموع کلمات قیصری سه ادعا برمی آید: ۱. عیسی علیه السلام خاتم ولایت مطلقه است؛ ۲. مهدی علیه السلام خاتم ولایت نیست؛^۴ ۳. ابن عربی خاتم ولایت مقیده محمدیه است. در ادامه، ادعای اول و سوم (به عنوان ادعای اول) و شواهد سه گانه قیصری بر آن را بیان کرده و سرانجام به بررسی دلیل ادعای دوم وی می پردازیم. گفتنی است قیصری هیچ اشاره‌ای به ختمیت امیرالمؤمنین نمی کند اما با توجه به اثبات ختمیت برای عیسی و ابن عربی، می توان گفت وی معتقد به ختمیت امیرالمؤمنین نیست.

۳،۱. ادعای اول: خاتمیت عیسی علیه السلام و ابن عربی

۳،۱،۱. شاهد اول

شاهد نخست قیصری، مطلبی است که ابن عربی در آغاز کتاب فتوحات آورده است. او در آنجا مدعی می‌شود که پیامبر او را به خاطر اشتراک در ختم ولایت^{۱۰} به همراه ختم (یا پشت سر ختم) دیده است و به ختم خطاب می‌کند که این شخص (ابن عربی) هم پایه و هم‌تای توست. عبارت ابن عربی چنین است: «فرآنی و رأی (وراء خ.ل) الختم لإشتراک بینی و بینة فی الحکم فقال له السید: هذا عدیلک و ابنک و خلیک». ^{۱۱}

این که پیامبر فرمود این شخص فرزند توست، و نفرمود برادر تو، از این رو است که ولایت مطلقه تنها یک نفر است و همه داشته‌های شیخ از او می‌باشد. بنابراین، شیخ در حکم فرزند او، و خاتم ولایت به منزله پدر او است.

۳،۱،۲. شاهد دوم

شاهد دوم پاسخی است که ابن عربی به پرسش سیزدهم حکیم ترمذی داده است. او در این پاسخ می‌گوید: ختم بر دو قسم است: ختم ولایت مطلقه که مربوط به حضرت عیسی است و دو حشر دارد، و ختم ولایت محمدیه که برای مردی عرب، از خاندانی کریم است و او را در سال ۵۹۵ در شهر فاس دیدم و نشانه ختم را بر او مشاهده کردم. سخن وی چنین است:

الختم ختمان؛ ختم یختم الله به الولاية و ختم یختم الله به الولاية المحمدية.

فأما ختم الولاية على الإطلاق فهو عيسى عليه السلام فهو الولی بالنبوة المطلقة فی زمان هذه الأمة و قد حیل بینة و بین نبوة التشريع و الرسالة فینزل فی آخر الزمان وارثاً خاتماً

لاولى بعده... فكان أول هذا الأمر نبي وهو آدم وآخره نبي وهو عيسى أعنى نبوة الاختصاص فيكون له يوم القيامة حشران؛ حشر معنا وحشر مع الرسل والأنبياء. و أما ختم الولاية المحمدية فهي لرجل من العرب من أكرمها أصلاً و يداً (بدءاً خ.ل) و هو فى زماننا اليوم موجود، عرفت به سنة خمس و تسعين و خمسمائة و رأيت العلامة التى له قد أخفاها الحق فيه عن عيون عباده و كشفها لى بمدينة فاس حتى رأيت خاتم الولاية منه و هو خاتم النبوة المطلقة (و هى الولاية الخاصة) لا يعلمها كثير من الناس و قد ابتلاه الله بأهل الإنكار عليه فيما يتحقق به من الحق فى سره من العلم به و كما أن الله ختم بمحمد ﷺ نبوة الشرائع كذلك ختم الله بالختم المحمدى الولاية التى تحصل من الوارث المحمدى لالتى تحصل من سائر الأنبياء فإن من الأولياء من يرث إبراهيم و موسى و عيسى فهؤلاء يوجدون بعد هذا الختم المحمدى و بعده فلا يوجد ولى على قلب محمد ﷺ هذا معنى خاتم الولاية المحمدية و أما ختم الولاية العامة الذى لا يوجد بعده ولى فهو عيسى ﷺ.^{۱۲}

با توجه به این که ابن عربی از نسل حاتم طایی است، کسانى مثل قیصرى، این سخن ابن عربی را وصف خود او مى دانند که «فهي لرجل من العرب من أكرمها أصلاً و يداً». همچنین برداشت کسانى چون قیصرى آن است که ابن عربی در سال ۵۹۵ هـ در شهر فاس به ختم ولایت رسیده است و مراد ابن عربی از عبارت «و هو فى زماننا اليوم موجود عرفت به سنة خمس و تسعين و خمسمائة و رأيت العلامة التى له قد أخفاها الحق فيه عن عيون عباده و كشفها لى بمدينة فاس حتى رأيت خاتم الولاية منه»، خود اوست.

۳،۱،۳. شاهد سوم

شاهد سوم، پاسخ پرسش پانزدهم ابن عربی از مسائل حکیم ترمذی است که در آنجایی گوید: ختم هم نام پیامبر است و او مهدی منتظر نیست؛ زیرا ختم از سلاله حسی پیامبر نیست، بلکه از سلاله اخلاق اوست. سخن ابن عربی چنین است:

فأنزل في الدنيا من مقام اختصاصه و استحق أن يكون لولايته الخاصة ختم يواطئ اسمه اسمه ﷺ و يحوز خلقه و ما هو بالمهدى المسمى المعروف بالمنتظر فإن ذلك من عترته و سلالته الحسية و الختم ليس من سلالته الحسية و لكنه من سلالة أعرافه و أخلاقه ﷺ.^{۱۳}

۳،۲. ادعای دوم: رد ختم ولایت مهدی ﷺ

ادعای دیگر قیصری آن است که مهدی خاتم ولایت نیست. او می نویسد: «و لاینبغی أن یتوهم أن المراد بخاتم الأولياء المهدي فإن الشيخ صرح بأنه عيسى».^{۱۴} در واقع این سخن قیصری ناظر به کلام استادش، ملاعبدالرزاق کاشانی است که در شرح فصوص خود در ذیل همین متن می نویسد: «إشارة إلى أن خاتم الأولياء قد يكون تابعاً في حكم الشرع كما يكون المهدي الذي يجيء في آخر الزمان».^{۱۵} دلیل قیصری بر این ادعا آن است که مهدی ﷺ از اولاد پیامبر است و از عرب ظاهر می شود اما ظهور خاتم به تصریح شیخ از عجم است و او همان عیسی است؛^{۱۶} زیرا شیخ در عنقاء مغرب می گوید: «و هو - أي الخاتم - من العجم لا من العرب».^{۱۷} تصریح دیگر شیخ بر این رد همان است که به عنوان شاهد سوم در قسمت نخست گذشت.

۴. دیدگاه حکیم قمشه‌ای

حکیم قمشه‌ای در رساله‌الولایه که تعلیقه ایشان بر بحث ختم ولایت فص شیشی است، در سه بخش، دیدگاه‌های خود را بیان می‌کند؛ از این رو، سخنان ایشان را در سه بخش پی می‌گیریم.

۴.۱. تبیین ختم ولایت

آقامحمد رضا قمشه‌ای، نخست به بیان معنای ولایت پرداخته و اقسام آن را برمی‌شمرد. او می‌گوید:

ولیّ به معنای قرب است و قرب بر دو قسم است: قرب عامه و قرب خاصه. قرب عامه قربی است که شامل همه مؤمنین است، در مقابل قرب خاصه که مختص کسانی است که به مقام فنا و بقای بعد از فنا رسیده‌اند. قرب قسم دوم مخصوص کسانی است که وجودشان حقانی شده و به تجلی اسمایی و ذاتی رسیده باشند.

این قرب یا ولایت، مخصوص محمد [به اصالت] و محمدین و ورثه او به تبعیت است و بهره سایر انبیای سابق از این ولایت، بر فرض حصول به اندازه حال است، نه ملکه و مقام. دلیل بر این مطلب، رؤیت پیامبر در شب معراج است؛ زیرا پیامبر در آن شب هر یک از بزرگان انبیار را در یکی از افلاک دید. همچنین عقول و نفوس فلکی نیز از این ولایت بهره‌ای ندارند؛ زیرا وجودات این موجودات امکانی است نه حقانی؛ بنابراین ولایت آنها ولایت عامه است نه خاصه.

ولایت خاصه، گاه مقید به اسمی از اسما و حدی از حدود است، و گاه از تمام حدود بری است و جامع جمیع اسما و صفات و انحای تجلیات ذات است. بنابراین، این ولایت گاه مقیده است و گاه مطلقه و هر یک از این دو در جاتی دارد، چنان‌که برای آن دو خاتمی

قمشه‌ای پس از تبیین انواع ولایت، به اتصالات هر یک از این دو ولایت می‌پردازد و می‌گوید: گاه بر ولایت عامه، ولایت مطلقه اطلاق می‌شود و ولایت خاصه به ولایت مقیده محمدیه خوانده می‌شود. بنابراین، این اطلاق به معنای عامه است و مقید به معنای خاص^{۱۹} اما در تعریف نخست، مراد از اطلاق، اطلاق از قیود، و مراد از مقید، محدود بودن آن است.

سپس حکیم قمشه‌ای به تبیین معنای ختم ولایت می‌پردازد و با سه بیان، حقیقت ولایت و مراتب ختم آن را تشریح می‌کند. بیان نخست، بیان حقیقت ختم ولایت است و در بیان دوم و سوم به ترتیب ختم ولایت را بر اساس سیر نزول و صعود تبیین می‌کند. او می‌گوید:

مراد از خاتم اولیا کسی است که به بالاترین مراتب قرب رسیده باشد، به گونه‌ای که در قرب برتر از آن مرتبه‌ای نباشد و کسی نزدیک‌تر از او به خدا نباشد و مراد از آن، این نیست که بعد از او ولی‌ای نباشد.^{۲۰}

با توجه به این بیان، خاتم مطلق، پیامبر خاتم است؛ زیرا با توجه به این که او مظهر اسم جامع است، نزدیک‌ترین کس به خداوند است. او آدم حقیقی است که خدا او را بر صورت خود آفرید و به حکم اتحاد ظاهر و مظهر همان اسم جامع است. به سخن دیگر، هر چه قرب قوی‌تر شود، پرده نبوت آن را می‌پوشاند و ردای رسالت بر سر می‌کند و زیر پوشش این دو (نبوت و رسالت) مخفی می‌شود؛^{۲۱} بنابراین نزدیک‌ترین کس به خدا در لباس نبوت ظاهر می‌شود.

به بیان دیگر، ولایت صفتی از صفات الهی و شئون ذاتیه حق است که اقتضای ظهور داشته و با تمام ممکنات نسبت مساوی دارد؛ بنابراین صورت آن نیز نسبت به همه ممکنات شمول دارد و این صورت شامله، همان عین ثابت محمدی یا حقیقت محمدیه است.^{۲۲} او پس از این بیان، این پرسش را مطرح می‌کند که - چنان که پیش‌تر گذشت - عین ثابت محمدی، صورت اسم جامع است و یک صورت نمی‌تواند صورت برای دو متمایز هم‌عرض باشد؛ بنابراین چگونه عین ثابت محمدی هم

صورت اسم جامع است و هم صورت اسم ولی؟ پاسخ ایشان این است که این دو اسم در طول هم هستند؛ یعنی اسم ولی، باطن اسم جامع الله است؛ زیرا ولایت مخفی تر از الاهیت است. بنابراین ولایت، باطن الاهیت است. از این رو، ولایت باطن حقیقت محمدیه است.^{۲۳} به حکم اتحاد ظاهر و باطن، حقیقت محمدیه همان ولایت مطلقه الهیه است که به اوصاف کمالش ظاهر شده است و ظهور شیء از جهتی کشف آن و از جهت دیگر حجاب آن است. نبوت، ظهور این ولایت است. بنابراین ولایت از جهتی مخفی، و از جهتی آشکار شده است. این ولایت بعد از آن به صورت ولویه ظاهر شده و ولی الله و خلیفه رسول الله گردیده و در هر مظهري به نعتی از نعت‌ها ظاهر شده و حجج الهی گردیده و سرانجام به همه اوصافش ظاهر شده که این همان مهدی است. همه این مظاهر نور و حقیقت واحد هستند و اختلاف آنها در ظهور اوصاف آن حقیقت اصلی است.

حکیم قمشه‌ای بر این نکته پای می‌فشارد که این مظاهر در عین ثابت با هم اختلاف ندارند، بلکه آن عین ثابت ظهورات مختلف دارد؛ از این رو گفته شده: *اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد و کلنا محمد*. او برای نزدیکی به ذهن این مثال را می‌زند که «مقدار»، یک صورت عقلی مجرد دارد که بدون شکل است اما در مرتبه بعد صورت پیدا کرده و به قوه خیال راه دارد. بنابراین یک معنای واحد یک بار به صورت کلی و یک بار به صورت مقدر جزئی ظاهر شده، و این اختلاف در ظهور است.^{۲۴}

با این معنا تفاوتی ندارد که بگوئیم خاتم اولیا، امیر المؤمنین است یا مهدی منتظر یا دیگر حجت‌های الهی؛ زیرا ایشان نور واحدند و اختلاف آنها در ظهوراتی است که شرایط و حکمت بالغه خدا ایجاب می‌کند. ایشان این نکته را یادآور می‌شود که هر چند همه معصومین حقیقت واحدند و همه آنان به این اعتبار، خاتم اولیا هستند اما با توجه به ظهور جمیع اوصاف ولایت در مهدی، او به این نام شایسته‌تر است.^{۲۵}

آن گاه که این ولایت از موقف و جوب به منزل امکان نزول کرد، نخستین منزل آن روح است که مقام عیسی علیه السلام است؛ بنابراین او در عالم کون و شهادت خاتم اولیا است؛ زیرا در عالم شهادت کسی نزدیک تر از او به خدا نیست. او آغاز (فاتح) وجود در عالم شهادت است؛ بنابراین خاتم وجود نیز اوست. ولایت او به نبوت مستور است؛ زیرا عالم شهادت موافق عالم غیب است و در عالم غیب، ولایت در پوشش نبوت مستور است و به هنگام تنزل و نزول، ولایت آشکار می شود، پس در عالم شهادت نیز همین گونه است.

ولایت عیسی به دلیل عدم جامعیت و عدم تحقق وجود حقانی، ولایت عامه است، نه ولایت خاصه محمدیه؛ از این رو حسنه‌ای از حسنات خاتم ولایت خاصه است و تابع و ناصر اوست و دشمنان او را از بین می برد.^{۲۶}

سپس حکیم قمشه‌ای با بیان سوم این مسئله را تبیین می کند و با تشبیه ولایت به وجود می گوید:

ولایت مانند وجود به حسب ظهور دارای درجات کمال و نقص و شدت و ضعف است و بر مراتب آن به تشکیک حمل می شود. وجود با تنور به نور ایمان به ولایت متصف می شود و به حسب ترقیات ایمان شدت یافته، از مراتب نفوس ارضیه و سماویه گذشته به عالم قدس و جبروت و مقام روح اعظم می رسد که مقام عیسی علیه السلام است. در این مقام، ولایت عامه ختم شده و سپس ولایت شدت یافته به فنا و بقای بعد از فنا رسیده و در همه اسمای الهیه سیر می کند. این ولایت جامعه با شدت یافتنش، صفتی از صفت‌های خدا شده با کمال شدتش ظاهر می شود و به نبوت مخفی می شود و صاحب آن خاتم انبیا می شود. این ولایت با اندک تنزل از شدتش کاسته شده به وصف ولایت، غالب شده و

نبوت مخفی می‌شود و صاحب آن خاتم اولیا است. ولایت بعد از آن، از قدس لاهوت و قدس جبروت تنزل کرده، تا این‌که شامل تمام مؤمنین به تفاوت درجات ایمان می‌شود.^{۲۷}

۴،۲. دلایل حکیم قمشه‌ای

حکیم قمشه‌ای در بخش پیشین مدعی شد خاتم ولایت، امامان معصوم، و به اعتباری امیرالمؤمنین و به اعتباری حضرت مهدی عج است و حضرت عیسی ع خاتم ولایت عامه است نه خاصه. وی در ادامه با اشاره به دلیل سخن خود می‌گوید:

قیصری خاتم اولیا را به عنوان کسی می‌داند که مظهر تام رسول خاتم است و این گفته حق است؛ سپس آن را بر عیسی تطبیق کرده است که گفته‌ای باطل است؛ زیرا مظهر هر قدر به ظاهر نزدیک‌تر باشد، اتم است و در اولیا کسی به پیامبر نزدیک‌تر از امیرالمؤمنین علی ع نیست؛ دلیل این گفته دو چیز است: اول، قول خداوند متعال که فرمود: «و انفسنا و انفسکم» و دوم، قول ابن عربی که گفت: «و أقرب الناس الیه علی بن ابی طالب». بنابراین خاتم اولیا، امیرالمؤمنین است نه عیسی ع.^{۲۸}

ولایت و قرب مطلقه از آن رسول گرامی اسلام است. بنابراین نزدیک‌ترین کس به او خاتم ولایت است و خود شیخ در عبارت مذکور به قرب حضرت امیر به رسول تصریح کرده است. بنابراین خاتم اولیا امیرالمؤمنین است.^{۲۹}

همچنین شیخ در ادامه می‌گوید: «و سرّ الانبیاء اجمعین». با توجه به اینکه حضرت رسول اکرم نیز از جمله انبیا بوده و سرّ او همان ولایت اوست؛ بنابراین شیخ در این عبارت به این مطلب اشاره کرده که حضرت امیر خاتم ولایت است، از این رو حضرت امیر در شب معراج از سر رسول مطلع بود و به آنچه بر او گذشته بود آگاه بود.^{۳۰}

دلیل قمشه‌ای بر خاتمیت حضرت مهدی علیه السلام آن است که شیخ در چند جا به خاتمیت وی تصریح کرده است؛ به ویژه در فتوحات^{۳۱} در اشعاری می‌گوید:

ألا انّ ختم الأولیاء شهید و عین امام العالمین فقید
هو القائم المهدی من آل احمد هو الصارم الهندی حین یبید^{۳۲}

با توجه به اتحاد حقیقت امامان معصوم، خاتمیت یکی به معنای خاتمیت تمام آنهاست. به گفته حکیم قمشه‌ای، آنجا که شیخ به خاتمیت حضرت عیسی علیه السلام تصریح کرده است، مراد ولایت عامه است نه خاصه.^{۳۳}

وی رؤیای ابن عربی را رد نمی‌کند، بلکه آن را تأییدی بر گفته خود می‌داند؛ زیرا آنچه در فصوص بیان شده حکمی از احکام خاتم ولایت است و ویژه خاتمی دون خاتم دیگر نیست؛^{۳۴} بنابراین ابن عربی به عنوان خاتم ولایت خاصه مقیده از چنین رؤیایی برخوردار بوده است. او همچنین این رؤیا را تأییدی بر این گفته می‌داند که خاتم ولایت دارای اطلاق‌هایی است.^{۳۵}

۴،۳. نقدهای حکیم قمشه‌ای

حکیم قمشه‌ای پس از تبیین ختم ولایت و طرح دلیل بر ادعای خود به نقد گفتار قیصری می‌پردازد.

۴،۳،۱. ردّ شاهد دوم

حکیم قمشه‌ای متعرض شاهد اول نمی‌شود اما مراد شیخ را از شاهد دوم بیان می‌دارد. او معتقد است مراد از آنچه قیصری به عنوان شاهد دوم بیان کرده است، ختم به حسب زمان است؛ چنان‌که مراد از اطلاق در آن به قرینه مقابله با ولایت محمدیه، عدم تقیید بر قلب پیامبر خاتم است (ولایت عامه). این که حضرت عیسی به عنوان خاتمی است که پس از او ولی دیگری نمی‌آید، از این رو است که حضرت عیسی علیه السلام در زمان ظهور از آسمان پایین می‌آید و پس از رحلت حضرت

حجت علیه السلام باقی است و بعد از او تا برپایی قیامت ولی دیگری نمی آید. بنابراین در آغاز این امر پیامبری است که به حسب زمان نخستین ولی است و او آدم است و پایان آن نیز پیامبری است که ولی دیگری پس از او نیست و او عیسی علیه السلام است.^{۳۶}

به گفته حکیم قمشه ای مراد از این مرد عرب، مهدی منتظر است؛ زیرا او از قریش و از کریم ترین خاندان عرب از حیث اصل و نسب است. او کریم ترین شخص است؛ زیرا او سلاله پیامبری است که «علی خُلُق عظیم» است. دلیل این که مهدی، خاتم ولایت محمدیه است، آن است که ابن عربی در باب ۲۴ فتوحات نوشته است: «و للولاية المحمدية المخصوصة بهذا الشرع المنزل علی محمد ختم خاص (هو المهدی) هو فی الرتبة دون عیسی علیه السلام».^{۳۷}

حکیم قمشه ای معتقد است در چاپ این عبارت تحریفی رخ داده است؛ زیرا این مرتبه (ختم ولایت خاصه) از برترین مراتب در ولایت است. بنابراین باید گفت: «و هو فی المرتبة فوق».^{۳۸} قمشه ای در اینجا این پرسش را مطرح می کند که ابن عربی گفت: پس از این ختم، ولی دیگری بر قلب محمد وجود ندارد و حال آن که بنا به قول رجعت، پیامبر و امامان معصوم رجوع می کنند و اینها همگی بر قلب محمدند؛ بنابراین مهدی خاتم نیست.

پاسخ ایشان این است که رجعت از زمان های دنیا نیست؛ بلکه از زمان های آخرت است و سخن در اینجا در زمان های دنیا است.^{۳۹}

او در رد سخن قیصری که ختم ولایت محمدیه در شاهد دوم را اشاره به خود شیخ می داند، می نویسد:

ابن عربی ختم به حسب زمان ندارد؛ زیرا بعد از او مهدی می آید. همچنین ابن عربی از قبیله طی است و مهدی از قریش است که کریم تر از قبیله طی است. پس مهدی اکرم العرب اصلاً است. همچنین اگر ابن عربی از سلاله عرقی پیامبر باشد و در نتیجه جواد است؛

مهدی از سلاله عرق و خاک پیامبر هر دو است، پس او جودش بیشتر بوده و اکرم یداً من العرب است. علاوه آن که، ابن عربی را از جمله اجواد عرب شمارش نکرده‌اند.^{۴۰}

نکته دیگری که حکیم قمشه‌ای در اینجا آورده آن است که «یوجد» در عبارت «لایوجد ولی بعده فهو عیسی» به معنای وجدان است نه ایجاد؛ زیرا پس از عیسی اولیای زیادی، مانند سلمان و یا اوصیای عیسی ایجاد شده‌اند و زمین هیچ‌گاه از حجت خالی نمی‌ماند.^{۴۱}

۲، ۳، ۴. ردّ شاهد سوم

سخن قمشه‌ای در شاهد سوم آن است که مقام اختصاص همان مقام محمد ﷺ است که جامع تمام اسما است. این مقام سه ختم دارد: ۱. ختم جامعی که در آن نبوت کلیه او ظاهر می‌شود؛ ۲. ختم جامعی که در آن ولایت مطلقه کلیه او ظاهر می‌شود که برای مهدی موعود است و صاحب آن باید از سلاله اعراق و طینت پیامبر باشد، چون آن کس که جامع سلاله اعراق و طینت باشد، از کسی که فقط از سلاله اعراق باشد، کامل تر است. بنابراین چنین ختمی باید جامع هر دو (ساله عرق و طینت) باشد؛ ۳. ختمی که در آن ولایت مقیده او ظاهر می‌شود و چون مقام این ختم از ختم قبلی پایین تر است باید از سلاله اعراق باشد نه از سلاله طینت. نام هر سه ختم، محمد است تا اسم با مسماً برابر باشد. با توجه به این که ابن عربی در عبارت پیش ذکر شده در پی بیان ختم ولایت سوم است، پس از بیان حکم کلی ختم ولایت برای مقام حقیقت محمدیه، با الف و لام عهد به ذکر ختم ولایت سوم پرداخته و می‌گوید:

او (خاتم ولایت به معنای سوم) مهدی نیست (و ما هو بالمهدی المسمی المعروف بالمنتظر)؛ زیرا این ختم از سلاله حسی نیست، بلکه از سلاله اعراق است و حال آن که

مهدی منتظر، علاوه بر سلاله اعراف، از سلاله حسی و طینت است و شیخ در چند جا به خاتم بودن مهدی منتظر تصریح کرده است.^{۴۲}

نکته‌ای که باید در اینجا گفته شود آن است که حکیم قمشه‌ای، عبارت شیخ را چنین خوانده است: «فَأَنْزَلَ مَنْ مَقَامِ اخْتِصَاصِهِ اسْتَحَقَّ أَنْ يَكُونَ». او معتقد است «انزل»، فعل مجهول است و «من» موصوله است و آنچه در ادامه آمده، صله آن است و «مقام»، مبتدایی است که به «اختصاص» اضافه شده و خبر آن، جمله «استحق أن...» است^{۴۳} و آنچه وی خوانده با آنچه قیصری نقل کرده است، اندکی تفاوت دارد؛ زیرا عبارت قیصری «و استحق أن...» بود که حکیم قمشه‌ای آن را بدون واو دانسته است.

در مجموع حکیم قمشه‌ای شاهد سوم را مربوط به ختمی می‌داند که ابن عربی دارای آن است؛ از این رو ایشان آن را، اشاره به خود ابن عربی می‌داند اما شاهد دوم مربوط به ختمی است که ابن عربی دارای آن نیست؛ بنابراین، این که قیصری این شواهد را، اشاره به خود ابن عربی دانسته، خطا است.^{۴۴}

۵. جمع‌بندی و ارزیابی

از سخنان حکیم قمشه‌ای چنین برمی‌آید که ولایت گاه به معنای ولایت امکانی است و گاه وجوبی؛ در ولایت امکانی، خاتم ولایت به معنای برترین موجود عالم شهادت، یعنی حضرت عیسی علیه السلام است. او گاه این ختم را ختم به حسب زمان می‌نامد؛^{۴۵} زیرا آخرین ولی است که در دنیا باقی می‌ماند، چنان که خاتم ولایت وجوبی را خاتم به حسب مرتبه و شأن می‌داند؛ زیرا برترین مرتبه ولایت است.^{۴۶} همچنین ولایت امکانی را به اعتباری،^{۴۷} ولایت قمریه و ولایت وجوبی را ولایت شمسیه می‌نامد؛^{۴۸} از این رو ختم به حسب زمان را می‌توان خاتم ولایت قمریه نیز نامید.

خاتم ولایت وجوبی گاه محدود است و گاه مطلق. بنابراین خاتم ولایت وجوبی بر دو گونه مطلق و مقید است. پس در مجموع از سخنان ایشان سه خاتم استفاده می‌شود؛ ۱. خاتم ولایت محمدیه مطلق؛ ۲. خاتم ولایت محمدیه مقید؛ ۳. خاتم ولایت امکانی. با توجه به این که ممکن است عالمی از عالمان این امت، خاتم ولایت محمدی مقید باشد،^۹ ایشان ابن عربی را خاتم ولایت محمدیه مقیده می‌داند اما خاتم ولایت محمدیه مطلقه، امامان معصوم و به عبارتی مهدی علیه السلام است. خاتم ولایت عامه هم عیسی علیه السلام است. البته اطلاق و تقیید را می‌توان در ولایت عامه نیز مطرح کرد که در این صورت باید گفت عیسی علیه السلام خاتم ولایت عامه مطلقه است. با توجه به این دیدگاه، نه تنها ختم ولایت ابن عربی رد نشد، بلکه توجیه گردید؛ چنان که ختم ولایت برای امیرالمؤمنین علیه السلام، مهدی علیه السلام و عیسی علیه السلام نیز اثبات شد اما بر اساس دیدگاه قیصری برای اثبات دو ادعای ختم ولایت عیسی علیه السلام و ابن عربی، ختم ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و مهدی علیه السلام نفی شد و برای سخنان ابن عربی که بر ختمیت امیرالمؤمنین و مهدی دلالت می‌کرد، نیز توجیهی آورده نشد.

نکته دیگر آن که ابن عربی در فصوص، مکاشفه ارواح انبیا را به سال ۵۸۶ق در شهر قرطبه می‌داند و اگر قیصری سبب این اجتماع را شادباش برای ختمیت ولایت شیخ می‌داند؛ چگونه شناخت ختم را، در شهر فاس و سال ۵۹۵ق به ابن عربی تفسیر می‌کند؟ آیا ابن عربی تا سال ۵۹۵ق به ختمیت خود پی نبرده است یا آن که شناخت ختم در این تاریخ را نباید به خود ابن عربی معنا کرد؟ رؤیای وی به سال ۵۹۹ق در مکه و تعبیر به ختم ولایت چگونه توجیه می‌شود؟ همچنین قیصری در شاهد اول با گزینش سخنان ابن عربی، زمینه را برای ارائه دیدگاه خود آماده کرده است اما با مراجعه به کتاب فتوحات، نمی‌توان بر اساس دیدگاه قیصری معنای درستی از آن دریافت؛ زیرا ابن عربی، امیرالمؤمنین را به خاتم ولایت گره زده و می‌گوید: «و علی علیه السلام یترجم عن الختم بلسانه» و هر چند دیده شدن ابن عربی به همراه ختم، می‌تواند اثبات کننده ختمیت ابن عربی باشد،

اما چرایی همراه بودن ابن عربی با امیرالمؤمنین و در نتیجه اشتراک هر دو در حکم ختم ولایت تبیین نشده است. بنابراین به نظر می‌رسد دیدگاه قیصری در شرح بعضی کلمات ناتمام است و منظور ابن عربی از مردی عربی که در سال ۵۹۵ ق دیده است، باید کسی جز خودش باشد.

دیدگاه حکیم قمشه‌ای با دیدگاه ابوالفتح مکی - صاحب کتاب *الجانب الغربي فی مشکلات ابن عربی* - قابل مقایسه است. وی با پذیرش چهار ختم، ختمیت عیسی علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام، مهدی علیه السلام و ابن عربی را تبیین کرده است.^{۵۰}

نکته کارسازی که حکیم قمشه‌ای بارها آن را یادآور شده، این است که برای خاتم اولیا اطلاق‌هایی است که در هر مورد بر شخصی نهاده می‌شود. با توجه به این نکته در صورت وجود دیگر ختم‌ها در سخنان ابن عربی، می‌توان آن را تبیین کرد.

دیدگاه حکیم قمشه‌ای به دلیل دور بودن از کاستی‌های دیدگاه قیصری مورد تأیید شارحان پس از او قرار گرفت. از جمله کسانی که دیدگاه وی را پذیرفت، میرزا احمد آشتیانی در رساله *الولاية است*. وی سخنان حکیم قمشه‌ای را با عنوان *بعض المتأخرین*، و سخنان سیدحیدر را با عنوان *بعض الأعلام* آورده است.^{۵۱}

همچنین فاضل تونی از کسانی است که دیدگاه حکیم قمشه‌ای را با سخنانی دیگر تشریح کرده است.^{۵۲}

هر چند دیدگاه حکیم قمشه‌ای برخی کاستی‌های دیدگاه قیصری را ندارد، اما دیدگاه وی نیز از جهاتی قابل مناقشه است. مانند آن که خاتم بودن حضرت عیسی علیه السلام به جهت آن است که پس از آن که او در آخرالزمان به صورت ولی تابع محمد صلی الله علیه و آله ظاهر می‌شود، به عنوان آخرین ولی از دنیا می‌رود. از این رو با رفتن او، مطلق ولایت از این دنیا رخت برمی‌بندد. بر این اساس قید عامه در

مقابل خاصه نیست، بلکه عامه به معنای عموم ولایت (چه خاصه محمدیه و چه عامه) است، نه به معنای ولایت عامه امکانی.

نکته پایانی آن که در بیان حکیم قمشه‌ای آمده بود تحریفی در کتاب فتوحات رخ داده است و واژه «فوق» به لفظ «دون» تبدیل شده است؛ زیرا ولایت حضرت مهدی علیه السلام برتر از ولایت حضرت عیسی علیه السلام است؛ این استدلال با کلام ابن عربی در ادامه ناسازگار است. ابن عربی معتقد است چون حضرت عیسی علیه السلام پیامبر است و خاتم ولایت خاصه محمدیه، پیامبر نیست و نبی از ولی برتر است؛ بنابراین رتبه حضرت عیسی علیه السلام برتر از خاتم ولایت خاصه است و رتبه خاتم ولایت پایین تر است. سخن ابن عربی این است: «و للولاية المحمدية المخصوصة بهذا الشرع المنزل على محمد صلى الله عليه وآله ختم خاص هو في الرتبة دون عيسى صلى الله عليه وآله لكونه رسولا».^{۵۳} البته این سخن ابن عربی بر نقص خاتم ولایت خاصه دلالت ندارد و تنها به اعتبار این که او نبی نیست و حضرت عیسی علیه السلام نبی است، چنین گفته است و این (برتری نبی بر ولی) از مبانی عرفانی ابن عربی است که سیدحیدر آملی^{۵۴} نیز بر همین مبنا باور دارد که امامان معصوم تنها از حیث ولایت از انبیا برترند، و گرنه انبیا از جهت این که نبی هستند، از امامان برترند، هر چند این مبنا نیز قابل مناقشه است.

پی‌نوشت‌ها

۱. داود قیصری، شرح فصوص الحکم، ج ۱، ص ۳۵۵-۳۶۰.
۲. محی‌الدین ابن عربی، الفتوحات المکیة، ج ۱، ص ۳۱۸-۳۱۹.
۳. قیصری، شرح فصوص الحکم، ج ۱، ص ۳۵۶.
۴. همو، رسائل، ص ۴۰.
۵. همو، شرح فصوص الحکم، ج ۱، ص ۳۸۲؛ و.ر.ک: ص ۳۵۱، ۳۶۴، ۳۹۸ و ۴۰۲.
۶. همان، ص ۱۴؛ رسائل قیصری، ص ۴۰ و ۳۴.
۷. ر.ک: مؤیدالدین جنیدی، شرح فصوص، ص ۴۵۱.
۸. قیصری، شرح فصوص الحکم، ج ۲، ص ۷۳۸.
۹. همان، ج ۱، ص ۳۵۳.
۱۰. فرق این دو ختم در اطلاق و تقييد يا سعه و ضيق يا محيط و محاط بودن است.
۱۱. ابن عربی، الفتوحات المکیة، ج ۱، ص ۳.
۱۲. همان، ج ۲، ص ۴۹.
۱۳. همان، ص ۵۰.
۱۴. قیصری، شرح فصوص الحکم، ج ۱، ص ۳۵۳.
۱۵. عبدالرزاق کاشانی، شرح فصوص الحکم، ص ۴۲.
۱۶. قیصری، شرح فصوص الحکم، ج ۱، ص ۳۵۳.
۱۷. همان، ج ۱، ص ۴۰۲.
۱۸. حکیم صهبا، مجموعه آثار، ص ۱۱۱-۱۱۳.
۱۹. همان، ص ۱۱۴.
۲۰. همان.
۲۱. همان، ص ۱۱۴-۱۱۵.
۲۲. همان، ص ۱۱۷.
۲۳. همان، ص ۱۱۸.
۲۴. همان، ص ۱۱۹-۱۲۰.
۲۵. همان، ص ۱۲۰.
۲۶. همان، ص ۱۲۰-۱۲۲.

۲۷. همان، ص ۱۲۳-۱۲۶.
۲۸. همان، ص ۱۲۶، ۱۲۹-۱۳۱.
۲۹. همان، ص ۱۲۷.
۳۰. همان، ص ۱۳۱.
۳۱. ابن عربی، *الفتوحات المکیة*، ج ۳، ص ۳۲۸.
۳۲. حکیم صهبا، *مجموعه آثار*، ص ۱۲۳، ۱۲۲ و ۱۳۷.
۳۳. همان، ص ۱۲۷.
۳۴. همان، ص ۱۳۴.
۳۵. همان، ص ۱۳۷.
۳۶. همان، ص ۱۳۵-۱۳۶.
۳۷. ابن عربی، *الفتوحات المکیة*، ج ۱، ص ۱۸۵.
۳۸. حکیم صهبا، *مجموعه آثار*، ص ۱۳۴.
۳۹. همان، ص ۱۳۹.
۴۰. همان، ص ۱۳۹-۱۴۰.
۴۱. همان، ص ۱۳۹.
۴۲. همان، ص ۱۴۰-۱۴۱.
۴۳. همان، ص ۱۴۰.
۴۴. همان، ص ۱۴۲.
۴۵. همان، ص ۱۳۶ و ۱۳۸.
۴۶. همان، ص ۱۴۲ و ۱۳۷.
۴۷. به اعتبار دیگر، ولایت خاتم اولیا رتبی ولایت قمریه است و ولایت خاتم انبیا، ولایت شمسیه است.
۴۸. همان، ص ۱۴۲.
۴۹. همان، ص ۱۱۳.
۵۰. ابو الفتح مکی، *الجانب الغربي*، ص ۷۶-۷۷.
۵۱. میرزا احمد آشتیانی، *بیست رساله (رسالة الولاية)*، ص ۳۳۵-۳۴۷.
۵۲. فاضل تونی، *مجموعه رسائل عرفانی و فلسفی*، ص ۱۱۲-۱۱۳.
۵۳. ابن عربی، *الفتوحات المکیة*، ج ۱، ص ۱۸۵.
۵۴. سیدحیدر آملی، *جامع الاسرار*، ص ۳۸۷.

منابع

۱. آشتیانی، میرزا احمد، *بیست رساله*، به کوشش رضا استادی، قم، بوستان کتاب، بی تا.
۲. آملی، سیدحیدر، *جامع الاسرار*، تصحیح هانری کربن، تهران، چاپ اول، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۸.
۳. ابن عربی، محی الدین، *الفتوحات المکیة* (چهار جلدی)، بیروت، دار صادر، بی تا.
۴. جندی، مؤیدالدین، *شرح فصوص الحکم*، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب، بی تا.
۵. حکیم صهبا، *مجموعه آثار*، با تحقیق و تصحیح حامد ناجی و خلیل بهرامی قصر جمی، چاپ اول، بی جا، کانون پژوهش، ۱۳۷۸.
۶. فاضل تونی، محمدحسین، *مجموعه رسائل عرفانی و فلسفی*، چاپ اول، بی جا، انتشارات مطبوعات دینی، ۱۳۸۶.
۷. قیصری، داود، *رسائل*، با تعلیق و مقدمه و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، چاپ دوم، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱.
۸. —، *شرح فصوص الحکم*، با تحقیق حسن حسن زاده آملی، چاپ دوم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶.
۹. کاشانی، عبدالرزاق، *شرح فصوص الحکم*، چاپ چهارم، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۰.
۱۰. مکی، ابوالفتح، *الجانب الغربي فی حلّ مشکلات الشیخ محیی الدین ابن عربی*، تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی، چاپ دوم، بی جا، انتشارات مولی، ۱۳۸۵.